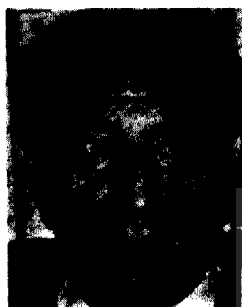


خواجه عباد خوبی دوست و مهدوح نظامی کیست؟



سوگنامهٔ جانسوز فردوسی در دیباچهٔ شاهنامه، به یاد دوست و حامی او امیر منصور بن محمد طوسی معروف است:

بدین نامه چون دست کردم دراز
یکی مهتری بود گردنفرز...
چنان نامور گم شد از انجمن
چو از باد سرو سهی در چمن

نظامی گنجه‌ای نیز که اسکندرنامه را به گفتهٔ خود به پیروی از «سخنگوی پیشینه دانای طوس» سروده، در آغاز آخرین مثنوی خود اقبالنامه، به تقلید فردوسی بزرگ ابیاتی به یاد یکی از دوستان از دست‌رفتهٔ خود آورده است:

مرا کاوّل این پرورش کار بود
عماد خوبی، خواجهٔ ارجمند
جهان را، ز گنج سخن کرده پُر
ندیدم کسی در سرای کهن
عطارده که بیند در او مشتری
بود مُدبری کسانچنان را جهان
فروسته کاری، پیاپی غمی
ولی نسمتی در دهش یار بود
که شد قدر قاید بدو سربلند
ز دُرچ سخن بر سخا بسته دُر
که دارد جز او، هم سخا هم سخن
بدین مُهر بر، دارد انگشتری
به نیرنگ خود دارد از من نهران
نه کس غمگساری، نه کس همدمی^۱

این دوست و ولی نعمت سخنسرای گنجه، خواجهٔ ارجمند عماد خوبی که هم اهل سخن

بود و هم اهل سخا، و پیش از پایان نظم اقبالنامه، در آخرین دههٔ قرن ششم درگذشته بوده، کیست؟

مرحوم وحید دستگردی در حاشیهٔ اقبالنامه، در توضیح بیت دوم چنین نوشته است: «یعنی دوست من، عماد خوبی که قامت قاندی قوم و پیشوایی جماعت به وجود او برافراشته شده و قائد بزرگ قوم شده بود. خوی از شهرهای آذربایجان است، و عماد از بزرگان زمان [بوده]، و عمادالدین یا عمادالدوله لقب داشته. عماد خوی آن خواجهٔ ارجمند که شد قدر قائل بدو سربلند. نسخه».

توضیح وحید که به حدس و گمان از ظاهر کلمات استنباط شده، هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. مخصوصاً این عبارت که «قامت قاندی قوم و پیشوایی جماعت به وجود او برافراشته شده، و قائد بزرگ قوم شده بود» به نحوی که روشن خواهد شد، هیچ ارتباطی با معنی صحیح بیت ندارد.

به طوری که خواهیم گفت «قائد» نام نیای ممدوح بوده، و از اینکه مرحوم وحید او را نشناخته ایرادی بر او وارد نیست، زیرا در منابع معروف متداول ذکری از قائد نشده است. کاتبان متأخر هم که از نسب خواجه عماد آگاهی نداشته‌اند، و قائد را در بیت بی معنی و نامناسب دیده‌اند، به جای آن «قائل» کتابت کرده‌اند.

شناخت خواجه عماد خوبی و تبار او و رفع ابهام از بیت نظامی را مدیون مجموعهٔ «المختارات من الرسائل» هستیم که در آنجا سه نامهٔ پارسی از او خطاب به ضیاءالدین محمدبن ناجیه وزیر ابلدگر و پسرش محمد جهان پهلوان از اتابکان آذربایجان آمده است. و نام و نسب او در عنوان آن نامه‌ها چنین است: «الصدر الكبير عمادالدین عبدالرحیم بن احمد بن قاید، رئیس بخوی دام علوه». یک نامهٔ تازی هم در آن مجموعه از عمادالدین رئیس خوی آمده است.^۳

پس معلوم می‌شود که قاید پدر بزرگ خواجه عمادالدین عبدالرحیم رئیس خوی بوده، و مقام و شخصیتش بالاتر از احمد پدر خواجه بوده، و بعد از دو نسل هنوز در اواخر قرن ششم شهرت داشته، این است که شاعر به جای اینکه ممدوح را موجب سربلندی پدرش بشمارد، او را مایهٔ بلندی قدر پدر بزرگش دانسته است.

از این «قائد» عجالتاً ذکری در جایی نیافتیم، و مسلم است که دو نسل پیش از نظامی در نیمهٔ اول قرن ششم ریاست خوی را داشته، زیرا عنوان ریاست غالباً موروثی بوده است.

اکنون ببینیم «رئیس خوی» چه مقامی داشته که نظامی با او مهر می‌ورزیده، و سخا و سخن او را ستوده است؟

چون دربارهٔ رئیسان شهرها و مقام و اختیارات آنها تاکنون در جایی تحقیق نشده یا من

ندیده‌ام^۴ چند کلمه توضیح را در اینجا مفید می‌دانم.

در ادوار تسلط حکام بیگانه که به ملاحظه زبان و فرهنگ، میان مردم و آنان فاصله وجود داشت، در هر شهری فرهیختگانی از خاندانهای کهن ایرانی از اعیان و اشراف محل به صورت موروثی ریاست داشتند و دهقانان یا رؤسا و صدور و مقدمان شهر نامیده می‌شدند و مقام و منصب آنان تا حدی شبیه وضع ایلخانی در ایلها در قرون اخیر یا فرمانداران امروزی بوده است. دیوان ریاست در هر آنچه به آسایش مردم و جلب رضایت آنان مربوط بود، از امنیت راهها و جلوگیری از شرارت و دزدی و فساد و ناپاکی و تأمین سلامت نفوذ و مقیاسات و تثبیت نرخها و منع گرانی و احتکار، نظارت و مسئولیت داشت.

دهقانان و رئیسان در سلسله مراتب اداری در رده بعد از وزرا و امرا جای داشتند، و ریش سفید مورد قبول مردم و رابط میان آنها با حکومت مرکزی بودند. و امور اداری و سیاسی شهر یا ولایت خود را اداره می‌کردند و بر کار گماشتگان دولت (از مقطعان و عاملان خراج و شحنگان و قاضیان و متولیان اوقاف و سایر اصحاب دیوان) نظارت داشتند.

در اخبار فتوح تازیان می‌بینیم که در بسیاری از نواحی، دهقان شهر مقاومت مردم را در برابر مهاجمان رهبری می‌کرد و به هنگام صلح نیز از طرف مردم نمایندگی داشت و شرایط صلح را بر گردن می‌گرفت.

۲۰

در ۴۴۶ هجری، یوسف پسر منگین رئیس خوی چهل روز با سپاهیان طغرل سلجوقی جنگید^۵. در ۶۱۷ علاءالدوله خسرو شاه رئیس همدان مقاومت سه‌روزه مردم همدان را در برابر مغولها بر عهده داشت^۶. درباره ریاست موروثی خاندانهای علاءالدوله در همدان و خجندیان (صدر خجندی) در اصفهان و آل برهان (صدر جهان) در بخارا، و صدور و رؤسای شهرهای دیگر معلومات پراکنده‌ای در متنها هست.

وظایف و اختیارات «دیوان ریاست» در شهرها از منشآت قرنهای پنجم و ششم به دست می‌آید. از آن جمله در عتبه‌الکتبه منشورهای ریاست ولایت مازندران به نام تاج‌الدین ابوالمکارم احمد^۷، و منشور ریاست سرخس به نام نجم‌الدین رئیس‌الشرق^۸، و منشور ریاست بسطام به نام شرف‌الدین^۹، و در رساله دستور دبیری محضر (= استشهادنامه) ای درباره خدمات رئیس یکی از شهرها و کوششهای او در اجرای عدالت و تأمین موجبات آسایش و خشنودی مردم (که وظیفه اصلی رؤسا بوده) آمده است.

از قرن هفتم به بعد با تسلط مغولان وضع اجتماعی و سازمان اداری شهرها که با تغییراتی بازمانده از دوره ساسانی بود، دگرگون شده و ظاهراً دیوان ریاست نیز از میان رفته است.

شاید آخرین بحث در این باره همان باشد که در فصل ششم از باب پنجم مرصادالعباد بر

جای مانده و اختصاص به سلوک سه طبقه رؤسا و دهقانان و مزارعان دارد. از آنجا برمی آید که رئیس مالک بزرگی بوده که سرپرستی و حمایت از عموم مردم ناحیه خود را بر عهده داشته، و دهقان مالک ده یا مزارعی بوده، و مزارعان کشاورزان یا مزدوران (= کارگران کشاورزی) بوده اند که به کشت و کار در زمین دهقانان اشتغال داشتند.^{۱۰}

با این مقدمات هم حامی و ممدوح نظامی و مقام و موقعیت او را شناخته ایم و هم بیت مورد اشکال در اقبالنامه تصحیح شده است.



- ۱- اقبالنامه چاپ وحید، ص ۱۴.
- ۲- المختارات، چاپ عکسی، به همت ایرج افشار، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۲۵۳۵، ص ۱۵۲ - ۱۵۳.
- در این مجموعه کد برای شناخت رجال فراموش شده آذربایجان در قرن ششم و نمونه های آثار آنها گنجینه کم نظیری است، نامه ای هم از پسر عمادالدین به نام صدرالدین خوبی (در صفحه ۲۱۴) آمده است.
- ۳- همانجا، ص ۲۲.
- ۴- در لغت نامه دهخدا آمده: «والی. حاکم. فرمانروا یا عنوان منصبی نظیر حاکم و والی». آنگاه شواهدی بدون هیچ گونه توضیح از تاریخ بیهقی و ترجمه تاریخ یمنی نقل شده است.
- ۵- مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان از سبط ابن جوزی، چاپ علی سویم، آنکارا، ۱۹۶۸، ص ۹۴ - ۹۶.
- ۶- ابن اثیر، حوادث سال ۶۱۸ و مقدمه مرصادالعباد ص ۲۲ - ۲۳.
- ۷- عتبة الکتبه، مجموعه مراسلات سلطان سنجر، از منتجب الدین بدیع جوینی، تصحیح قزوینی - اقبال، ۱۳۲۹، ص ۲۱ - ۳۰.
- ۸- همانجا، ص ۴۰ - ۴۲.
- ۹- همانجا، ص ۵۵ - ۵۶.
- ۱۰- مرصادالعباد، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، ص ۵۱۳ - ۵۲۱.